



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۰ مهر ۱۳۹۱
مصادف با: ۱۴ ذی القعدة ۱۴۳۳
جلسه: ۹

موضوع کلی: وضع
موضوع جزئی: مسلک اول: ذاتی بودن ارتباط بین لفظ و معنی
سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم در باب ارتباط بین لفظ و معنی دو مسلک اصلی وجود دارد؛ مسلک اول ارتباط بین لفظ و معنی را یک ارتباط واقعی و علقه ذاتی می‌داند که به انحاء مختلف تفسیر شده است که ما تا اینجا چهار احتمال و تفسیر را ذکر کردیم، از بین این چهار احتمال سه احتمال اساساً معقول نبود یعنی ثبوتاً هم امکان نداشت و فقط احتمال چهارم ثبوتاً ممکن بود که آن هم مبتلا به اشکال بود، سنخ اشکال به احتمال چهارم با احتمالات سه‌گانه قبلی متفاوت بود. عرض کردیم تفسیری هم محقق اصفهانی از این مسلک دارد که ما آن را به عنوان احتمال پنجم ذکر و اشکالی که ایشان به این احتمال دارد را متذکر می‌شویم.

احتمال پنجم:

محقق اصفهانی می‌فرماید: وقتی ادعا می‌شود که ارتباط بین لفظ و معنی یک امر واقعی و حقیقی است بدین معناست که در نفس الامر و واقع یک نحوه ثبوتی دارد یعنی علقه بین لفظ و معنی به جعل جاعل ارتباطی ندارد و حتی اگر جاعل هم نباشد این امر واقعی و حقیقی ثابت است. ایشان در تفسیر امر حقیقی می‌گویند منظور از امور حقیقیه اموری هستند که در خارج موجودند و خارج ظرف وجود آنهاست یعنی مقولات عشر. مقولات عشر که شامل جوهر و اعراض نه‌گانه می‌شود در خارج تحقق پیدا می‌کنند یعنی خارج ظرف وجود مقولات عشر است. البته بعضی از امور حقیقیه در خارج وجود مستقلی ندارند و ما بازاری برای آنها نیست مثل ملازمات عقلیه که چون ما این را در احتمال چهارم ذکر کردیم از بیان مجدد آن در اینجا خود داری می‌کنیم. عمده این است که طبق این احتمال و تفسیر ارتباط بین لفظ و معنی به عنوان یک امر حقیقی و واقعی که خارج ظرف وجود آنها باشد در نظر گرفته شده مثلاً تصویر کنیم که این امر حقیقی از جنس مقولات عشر یعنی جوهر یا اعراض نه‌گانه باشد.

این تفسیر از حقیقی بودن رابطه بین لفظ و معنی مورد اشکال محقق اصفهانی واقع شده و می‌فرماید: اگر مراد از ارتباط بین لفظ و معنی این باشد که یک وجود مستقلی در خارج است اساساً ممتنع است و ثبوتاً چنین چیزی معقول نیست چون وجودات حقیقی و خارجی از مقولات عشر خارج نیستند یعنی یا جوهرند یا عرض و ارتباط بین لفظ و معنی نه می‌تواند از قبیل جواهر باشد و نه اعراض. اما اینکه نمی‌تواند از قبیل جواهر باشد به خاطر این است که لازمه جوهر بودن این ارتباط

این است که بین لفظ و معنا یک چیز سومی مثل جسمیت تحقق داشته باشد که در خارج ما بی‌ازاء دارد تا ما از آن به عنوان ارتباط نام ببریم در حالی که یقیناً چنین چیزی تحقق ندارد. اما اینکه نمی‌تواند از قبیل اعراض باشد به خاطر این است که مقولات نه‌گانه متقوم به یک وجود خارجی‌اند و اصلاً معنای عرض عبارت است از: «ما وُجد فی الموضوع» یعنی چیزی که برای تحقق نیازمند موضوع است و باید موضوعی داشته باشد تا بر آن عارض شود. اینجا نمی‌توان گفت ارتباط بین لفظ و معنی از قبیل اعراض است چون فرض این است که لفظ و معنی هنوز وجود خارجی پیدا نکرده‌اند، وجود خارجی لفظ و معنی باید معلوم شود؛ وجود خارجی لفظ به استعمال و صدور آن از ناحیه متکلم است، تا ارتباط لفظ و معنی معلوم نشود نمی‌شود لفظ برای معنایی استعمال شود. درست است که معنی در خارج وجود دارد اما هنوز لفظی موجود نیست؛ به عبارت دیگر ادعای مدعی این است که بین طبیعی لفظ و طبیعی معنی ارتباط است نه بین وجود خارجی لفظ و وجود خارجی معنی. وجود خارجی آتش مصادیق آتش است و اصلاً وجود مساوق با تشخیص و مصداقیت است، لفظ نار برای طبیعت آتش قرار داده شده نه برای مصادیق آن. در ناحیه لفظ هم بحث از همین قرار است چون لفظ هم یک وجود خارجی دارد و یک طبیعت که وجود خارجی لفظ، لفظی است که از متکلم صادر می‌شود و ما نمی‌توانیم طبیعت لفظ را به عنوان کلی آن در خارج لباس وجود ببوشانیم بلکه هر چه هست مصادیق آن طبیعت است. پس مدعی ادعای ارتباط بین طبیعی لفظ و طبیعی معنی می‌کند پس فرض این است که هنوز نه لفظ وجود پیدا کرده و نه معنی. حال اگر کسی مدعی شود ارتباط بین لفظ و معنی از قبیل اعراض است؛ معنایش این است که نیازمند موضوعی است تا تحقق پیدا کند در حالی که چنین چیزی وجود ندارد و هنوز نه لفظ موجود شده و نه معنی. ادعا این است که این ارتباط قبل از وجود لفظ و معنی ایجاد شده حال چگونه ممکن است هنوز که موضوعش موجود نشده این ارتباط شکل بگیرد. پس ارتباط بین لفظ و معنی از قبیل اعراض هم نمی‌تواند باشد. نتیجه آن که نمی‌توانیم ارتباط و علقه بین لفظ و معنی را یک ارتباط حقیقی و واقعی بدانیم چون امور حقیقیه یا از قبیل جواهرند و یا اعراض و ارتباط بین لفظ و معنی ممکن نیست از قبیل جواهر باشد و هم‌چنین ممکن نیست از قبیل اعراض باشد.^۱ به نظر می‌رسد طبق این تفسیر این فرمایش تام است.

نتیجه:

نتیجه ما از این بخش از بحث این شد که همه احتمالات و تفاسیر پنج‌گانه درباره مسلک اول مردود است، از این پنج احتمال، چهار احتمال ثبوتاً مشکل دارد و یک احتمال هم اگر چه ثبوتاً ممتنع نیست اما مبتلی به اشکالاتی است و چه بسا دلیل بر خلافتش داریم.

بیان این تفاسیر و احتمالات برای این بود که تلقی‌های مختلف از این مسئله را بیان کنیم، البته عرض کردیم ممکن است عده‌ای تفاسیر دیگری را هم در ذیل این مسلک گنجانده باشند ولی به نظر ما این تفاسیر باید به ذیل مسلک دوم (مسلک وضع) منتقل شود از جمله تفسیر محقق عراقی و محقق نائینی و شهید صدر که این تعبیر را به کار برده‌اند که ارتباط بین لفظ و معنی

۱. نه‌ایه الدراییه، ج ۱، ص ۴۴.

یک ارتباط واقعی است. ما دیدگاه این بزرگواران را در ذیل مسلک ثانی یعنی مسلک وضع بیان خواهیم کرد چون یک تفاوت اساسی بین این سه تفسیر و احتمالات پنج‌گانه که ذکر آن گذشت وجود دارد و آن این است که احتمالات پنج‌گانه در مورد ارتباط بین لفظ و معنی مربوط به قبل از وضع است یعنی در واقع بدون اینکه پای وضع و واضع و جعل و اعتبار به میان بیاید ادعا شده بین لفظ و معنی یک نحوه ارتباط واقعی و ذاتی است اما نظر محقق عراقی، محقق نائینی و شهید صدر با اینکه مشتمل بر عنوان واقعی است و مدعی هستند که ارتباط بین لفظ و معنی یک ارتباط واقعی است اما این مربوط به بعد از وضع است یعنی این بزرگواران نفی جعل و وضع نمی‌کنند لکن می‌گویند بعد از جعل و وضع یک امر واقعی پدید می‌آید لذا به نظر ما اولی این است که این سه دیدگاه باید در ذیل مسلک وضع مطرح شود نه اینکه در زمره مسلک اول قرار گیرند چه اینکه بعضی این کار را کرده‌اند و این سه دیدگاه را هم در ذیل مسلک اول ذکر کرده‌اند.

دلیل قائلین مسلک اول:

اگر علقه و ارتباط بین لفظ و معنی را یک علقه و ارتباط ذاتی و واقعی ندانیم و آن را ناشی از وضع و جعل و اعتبار و از ناحیه واضع یعنی بشر قلمداد کنیم مستلزم ترجیح بلامرجح است و ترجیح بلامرجح محال است نتیجه آن که ما ناچاریم ارتباط بین لفظ و معنی را یک ارتباط واقعی و ذاتی بدانیم. این دلیل در واقع به صورت یک قیاس استثنائی ذکر شده؛ به این بیان که لو لم یکن الارتباط بین اللفظ و المعنی واقعاً يستلزم الترجیح بلامرجح، لکن ترجیح بلامرجح محال و باطل است نتیجه آنکه ارتباط بین لفظ و معنی امری واقعی است. عمده این است که دو مقدمه این قیاس استثنائی ثابت شود اولاً آیا تالی باطل است یا نه و ثانیاً آیا ملازمه‌ای بین مقدم و تالی در مقدمه اول وجود دارد یا نه؟

مدعی در مقدمه دوم می‌گوید ترجیح بلامرجح قطعاً محال است و در مقدمه اول می‌گوید الفاظ و معانی کثیری در عالم وجود دارند که اگر الفاظ ارتباطی با معانی نداشتند چگونه واضع از بین این همه لفظ مثلاً لفظ نار را برگزیده و برای معنای آتش قرار داده است و چرا مثلاً به جای لفظ نار لفظ ماء را قرار نداده، نفس اینکه واضع از بین این همه لفظ فقط یک لفظ را انتخاب می‌کند و برای یک معنی قرار می‌دهد به خاطر مرجح یعنی ارتباط ذاتی است و اگر این ارتباط ذاتی و واقعی نفی شود قرار دادن یک لفظ از بین الفاظ متعدد برای یک معنایی ترجیح بلامرجح خواهد بود و ترجیح بلامرجح هم محال است لذا نتیجه این می‌شود که ارتباط بین لفظ و معنی ارتباط ذاتی است یعنی مثلاً اگر لفظ نار برای معنای آتش انتخاب شده به خاطر مرجحی است که آن مرجح چیزی جز ارتباط حقیقی بین لفظ و معنی نیست. البته این دلیل را محقق نائینی هم برای مدعای خویش ذکر کرده است.

بررسی دلیل مسلک اول:

این دلیل به نظر ما مخدوش است و اشکال هم متوجه مقدمه دوم این دلیل است و هم متوجه مقدمه اول.

اشکال مقدمه دوم: اینکه در مقدمه دوم فرض گرفته شده که ترجیح بلامرجح محال است اول کلام است چون ترجیح بلامرجح محال نیست و وجه اینکه ترجیح بلامرجح محال نیست دو وجه است:

وجه اول: وجدان است چون وجدانی است که در امور عادی و روزمره زندگی انسان بدون هیچ مرجحی یک گزینه را انتخاب می‌کند مثلاً فرض کنید که شما وارد منزل شدید و گرسنه هستید و برای رفع گرسنگی یکی از دو قرص نانی که در منزل هست را برمی‌دارید و می‌خورید و هیچ مشکلی هم پیش نمی‌آید.

وجه دوم: اینکه اگر ترجیح بلامرجح محال بود نباید در صورتی که یک طرف بدون ترجیح انتخاب می‌شود غرض و مطلوب حاصل گردد، اگر ترجیح بلامرجح محال باشد نباید در جایی که شخصی بدون هیچ وجهی یک طرف را ترجیح می‌دهد غرض او حاصل شود مثلاً کسی که گرسنه است و بدون دلیل و ترجیح یک قرص نان را برمی‌دارد و می‌خورد نباید سیر شود بلکه بالاتر اصلاً امکان اتیان به یکی از دو طرف نباید وجود داشته باشد و اگر هم امکان داشته باشد نباید غرض از آن فعل حاصل شود در حالی که غرض و مطلوب حاصل می‌شود پس ترجیح بلامرجح محال نیست.

اشکال مقدمه اول: بر فرض که ما مقدمه دوم را بپذیریم و قبول کنیم که ترجیح بلامرجح محال باشد به این دلیل که ترجیح بلامرجح به ترجیح بلامرجح بازگشت می‌کند کما اینکه بعضی این عقیده را دارند اما این مثبت ارتباط و علقه ذاتی بین لفظ و معنی نمی‌شود، به چه دلیل ادعا می‌شود لازمه استحاله ترجیح بلامرجح پذیرش ذاتی بودن دلالت لفظ بر معناست و چه ارتباطی بین این دو است، آیا نمی‌توان مسئله را این گونه تصویر کرد که علقه بین لفظ و معنی یک علقه واقعی نباشد بلکه ناشی از وضع باشد اما واضح به واسطه وجود مرجح یا مرجحاتی مثلاً لفظ نار را برای آتش قرار داده باشد و اینکه ماء را برای آتش قرار نداده و نار را برای آتش وضع کرده چه بسا به خاطر این باشد که مثلاً این لفظ سریع‌تر به ذهن او متبادر شده که این خود مرجحی برای انتخاب لفظ نار برای آتش می‌باشد یا به خاطر این که مثلاً لفظ آتش سهولت اداء داشته یا به خاطر اینکه این لفظ حُسن ترکیب دارد، پس امور مختلفی می‌تواند به عنوان مرجح ذکر شود. لذا اصل ملازمه بین مقدم و تالی در مقدمه اول محل اشکال است چون این مرجح صرفاً علقه ذاتی نیست بلکه می‌تواند موارد دیگری باشد که منشأ وضع لفظ برای معنی باشد پس نتیجه اینکه دلیلی وجود ندارد که اثبات کند ارتباط بین لفظ و معنی یک ارتباط حقیقی و واقعی است لذا مسلک اول مردود است.

بحث جلسه آینده: امام(ره)^۱ هم اشکالی به مسلک اول دارند که این اشکال متوجه به کلی این مسلک است و ایشان تفسیر خاصی برای این مسلک ذکر نکرده‌اند. ایشان می‌گویند اساساً قول به ارتباط ذاتی و علقه واقعی بین لفظ و معنا باطل است. بیان کامل این اشکال را انشاء الله در جلسه آینده اشاره خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. مناہج الوصول، ج ۱، ص ۵۶.